بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 23 فروردین 1394.

در مورد آن روایت من ما ترک المیت فهو لوارثه عرض کردم نحوه اش در کتب حدیثی به چه شکل وارد شده است. یک نقل دیگری هم وجود دارد در کتب فقهی که اصل آن همین روایت است آن هم به یک داستان عجیبی مبتلا شده است. یک تعبیری در کتاب های فقهی وجود دارد در مسالک دارد یک جایی می گوید و قوله صلی الله علیه و آله وسلم ما ترک المیت من حقٍ فلوارثه. در یک تناسب ما ترک المیت من حقٍ فلوارثه. مسالک جلد 12 صفحه 341. و این تعبیر در مفاتیح الشرایع جلد 3 صفحه 82 ، انوار لوامع جلد 11 که شرح مفاتیح است صفحه 489 حدائق ناظره هم نقل می کند از مسالک جلد 20 صفحه 330 که البته حدائق اشکال می کند که اگر روایت ثابت شود از طرق ما ولی من هنوز فانی لا یحضرنی العام ذلک. از طرق ما همچین روایتی را من به آن برخورد نکردم چون کأنه می گوید اگر باشد در طرق عامه است و امثال اینها. خب این تعبیری است که در مسالک وارد شده است. این روایت بعد از مسالک کم کم وقتی مشهور شد ضعفش هم منجبر شده است. در کتاب های متأخر تر انجبار ضعفش به علما هم آمده است در مفتاح الکرامه جلد 14 صفحه 289 و جلد 18 صفحه 703 دارد می گوید یدل علیهم ان نبوی المنجبر بعمل العلماء. بعد در ریاض هم همین جور للنبوی العام المنجبر بعمل العلماء الاعلام ما ترک المیت من حقٍ فهو لوارثه که در ریاض جلد 8 صفحه 318 هست. باز در ریاض یک جای دیگر تعبیرش این است مضافا الی الروایه المروی فی المسالک و غیره المنجبر بالشهره ما ترک المیت من حقٍ فلوارثه که ریاض جلد 14 صفحه 101 است. بعد از آن این روایت در کتب بعدی وارد شده است. جامع الشتات جلد 2 صفحه 64. جلد 4 صفحه 38 و 169 و استدلال هم می کنند. مستند الشیعه جلد 14 صفحه 413. جواهر الکلام جلد 37 صفحه 391. مکاسب مرحوم شیخ جلد 3 صفحه 60 و کتاب های بعدی هم همین جور به این روایت تمسک می کنند. آنها دیگر بعد از شیخ را یادداشت نکردم فقط تکه هایی که بعد از شیخ تعبیر منجبر بودنش را آورده ام آنها را در بلغه الفقیه جلد 1 صفحه 290 دارد که للنبوی المنجبر. در بلغه الفقیه دو جا جلد 1 صفحه 50 جلد 2 صفحه 133 یجمله النبوی المشهور این قید مشهور را زده است که کأنه بگوید به وسیله عمل مشهور منجبر می شود. مرحوم امام هم در کتاب البیع جلد 5 صفحه 375 دارند النبوی المعروف. و این تعبیر هست. این تعبیر در بعضی کتاب ها مراجعه دیدم که این خب یک شکل ما ترک المیت من حقٍ فهو لوارثه. یک تعبیر دیگری در یک سری کتاب هایی هست ما ترک المیت من حقٍ أو مالٍ فلوارثه. این یک مدل. قواعد فقهیه مرحوم بجنوردی جلد 4 صفحه 264 و 265 جلد 6 صفحه 322 و 328 کتاب البیع مرحوم امام جلد 4 صفحه 324. مصباح الفقاهه آقای خوئی جلد 7 صفحه 410 و 423 و 428 و 443. مرحوم آقای خوئی در دوره های مصباح الفقاهه و اینها بحث تتبعی خیلی نمی کردند. همین جور بعدا که ایشان وارد بحث تتبعی در دوره های بعدی اش بیشتر است. ظاهرا بیش از همه اینها تحت تأثیر شاگردان مرحوم آقای بروجردی هستند که از قم وقتی می روند نجف یک تأثیر گذاری در فقه آقای خوئی خیلی تأثیر روشنی داشتند دوره های متأخر آقای خوئی بحث های تتبعی جای بیشتری دارد. موسوعه امام خوئی جلد 13 صفحه 44 در رساله فی الارث آقای اراکی صفحه 19 می گوید فی ما هو المشهور ان ما ترک المیت، حالا این تعبیرات من حقٍ أو مال بود. حالا یک تعبیرات دیگر است که من مالٍ أو حق. باز یک کلمه آن هم یک سری جاهایی هست تکمله عروه مرحوم اقا سید محمد کاظم جلد 1 صفحه 173. حاشیه مکاسب مرحوم آقا سید محمد کاظم جلد 1 صفحه 83. رساله فی الارث آقای اراکی صفحه 19 این را آورده است. در انوار الفقاهه آقای مکارم صفحه 20 هم تعبیر می کند فی ما هو المشهور من انَّ ما ترکه المیت من مالٍ أو حقٍ فهو کذا.

خب اینها من هر چه چیز کردم که منشأ این چیست چون همچین روایتی من حقٍ ندارد من مالٍ أوحقٍ ندارد یا من حقٍ أو مالٍ ندارد. تعبیر آن تعبیری بود که عرض کردم من ترک مالا فلوارثه یا فلاهله که تعبیرات مختلفش را در جلسه قبل گفتم دنبال می کردم از کجا همچین روایتی در آمده است و اینها عجالتا حالا فرصت نکردم این بحث را کامل تتبع کنم ظاهرا اصلش این است که در کتاب العزیز فی شرح الوجیز یک مطلبی را از حفظ نسبت به روایت ایشان نقل کرده است که بعد آن منتقل به علامه حلی شده است و علامه حلی در تذکره آورده است و در تذکره هم بعدا این در اذهان فقها مانده است و دو سه تا تعبیرات با هم دیگر قاطی شده است و یک همچین روایت هایی ایجاد شده است. در تذکره الفقها جلد 14 صفحه 283 یک مطلبی را مطرح می کند می گوید روایات هست که پیغمبر بر مدیونین نماز نمی خواندند تا اینکه کسی عهده دار دین آنها شود. بعد ایشان در ذیل آن می گویند که علما نقل کرده اند که این در اوایل بود. اما بعدا که فتوحات وارد شد و اینها پیغمبر دأبش عوض شد و انا أولی بکل مؤمنٍ و امثال اینها را فرمود و آن چیزی که عین تعبیرش یادم نیست بعد می گوید و قال صلی الله علیه و آله فی خطبته من خلف مالا أو حقا فلوثته، حالا من یک کلمه اش را انداختم یک همچین چیزی باید باشد. و من خلف کلا أو دینا فکله الیّ و دینه علیّ. در حاشیه آدرس این را از کتاب عزیز فی شرح الوجیز می دهد از کتب حدیثی آنها چیز نمی دهد. اصل این همان تعبیراتی بود که قبلا نقل کردم که اینها کأنه چون روایت اطلاق دارد من ترک مالا گفته اند من ترک مالا کأنه اطلاقش اختصاص به مال ندارد حق را هم شامل می شود چون به حافظه اعتماد کرده اند از حافظه أو حقا هم اضافه شده است بعد از آن هم که اضافه شده است اعتماد به حافظه باعث شده است که شهید ثانی که به حافظه اش اعتماد کرده است یک روایت جدیدی این وسط ایجاد شده است و بعد به اطلاق این روایت تمسک می کنند یک بحث های خاصی در اینجاها وجود دارد که این ها را چجوری باید معنا کنیم معنا نکنیم خیلی در بحث های فقهی این مطلب دنبال شده است. این خیلی مهم است یکی از آسیب شناسی های مهم در بحث های فقهی مراجعه نکردن به مصادر حدیثی و اعتماد به نقلیات علما نسبت به حدیث است. یک سری حدیث هایی اصلا این وسط ایجاد شده است که اصلا سابقه ندارد. حالا این حدیث نسبتا متأخر است بعضی از حدیث ها یک مقدار جلوتر است که من یک موقعی بعضی از این حدیث ها را دنبال می کردم مثلا حدیث معروف المیسور لا یسقط بالمعسور. این که به عنوان حدیث معروف شده است. الناس مسلطون علی اموالهم. اینها هیچ کدام به عنوان اصلا روایت نیستند اینها روایت نیستند مثلا الناس مسلطون علی اموالهم را ظاهرا اولین بار در کلمات شافعی در ضمن استدلالاتش وارد شده است. و بعد من فکر م یکنم در بعضی از شرح های، چون کتاب الأم شافعی این کلام را لقوله مثلا گفته اند الناس مسلطون علی اموالهم تعبیر کرده اند. مراد از قوله قول شافعی بوده است نه قول پیغمبر. چون اولین بار در خلاف شیخ هست که این را به عنوان یک روایت نبوی تلقی شده است البته خود شیخ هم خیلی جاها این را به عنوان روایت تلقی نکرده است ولی یک جا یا دو جا همچین اشتباهی رخ داده است و بعد کم کم این روایت هی گسترش پیدا کرده است و عمل او به عمل اصحاب منجبر شده است و همین جور به عنوان یکی از مدارک در آمده است که، یا المیسور لا یسقط بالمعسور را به نظرم قدیمی ترین منبأ آن در شرح ابن ابی الحدید بود. سابق که این جور کار کرده بودم آنجا بود. نمی دانم قدیمی تر از آن هم پیدا کردم یا نکردم در شرح ابن ابی الحدیدی می گوید که قول الحکما المیسور لا یسقط بالمعسور. بعد این قولها خب چون کلمات اختصاری هستند کلمات قشنگی هستند بعضی وقت ها اینها نبوی شده اند بعضی وقت ها چون کلمات قصار زیبایی است و معمولا این کلمات قصار زیبا از حضرت علی است و به او نسبت داده شده است. خیلی مختلف، در عوالی اللئالی وارد شده است در عوالی اللئالی به عنوان نبوی است. بعد از آن کم کم تبدیل به علوی شده است. هی در واقع اشتباه پی اشتباه از یک اشتباه به اشتباه دیگر بعد یک سری روایاتی خلق شده است که این روایات اصلا وجود خارجی ندارند این خیلی مهم است که ما آن بحثی که می خواهیم بکنیم بحث سر یک چیزهای واقعی کنیم. آن روایت هایی که اصلا وجود خارجی ندارند و در اثر همین اعتماد به حافظه کردن ها ایجاد شده است نسبت به آنها اعتماد نکنیم. حالا آنها روایت هایی است که در بحث های فقهی است. در بحث های غیر فقهی هم کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا امثال اینها. حالا لولاک ما خلقت الافلاک سابقه قدیمی دارد. در کلمات درویش ها و اینها به عنوان روایت تلقی شده است عنوان آن عنوان روایت است ولو مدرک قدیمی ندارد. کسی که آن را نقل کرده است به عنوان روایت نقل کرده است. آن روایت هایی که روایت هستند ولی در کتب قدیمی نیستند آن یک مرحله آن چیزهایی که ابتدائا به عنوان روایت نبودند کم کم جنبه روایت پیدا کردند یک مرحله دیگر است. مثلا کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا این مضمون در بعضی از اشعار شعرایی که در مورد حضرت سید الشهدا شعر گفته اند اولین بار قرن شش و هفت این تعبیرات وارد شده است و بعد گویا بعضی از نویسندگان به عنوان پیام سید الشهدا مطرح می کنند گاهی اوقات ما می گوییم که امام حسین می گوید هر روز عاشورا است، امام حسین می گوید یعنی آن چیزی که از پیام عاشورا فهمیده می شود این چنین است. اینها برای یک کار پژوهشی نباید به خصوص در فقه، اصلا اعتماد کردن به کتب فقهی یک کار اشتباهی است. من حالا بالاتر از آن یک موقعی عرض میکردم که کتب حدیثی هم تا حد امکان ما باید به کتب مصادر اصلی و قدیمی تر برویم. مراجعه کردن کتب فقهی و حدیثی متأخر مراجعه اش خیلی خوب است ولی این مراجعه باید زمینه شود برای اینکه ما به کتب اصلی مراجعه کنیم. و الا بخواهیم به آن اعتماد کنیم به نقلیات آنها اعتماد کنیم خیلی نادرست است. حالا به تناسب که آمد این نکته را هم عرض کنم مثلا نقلیاتی که گاهی اوقات در وسائل هست، وسائل گاهی اوقات این نقل وسائل بر اساس یک فهم خاص ایشان از یک روایت است. یک روایت را یک جوری فهمیده است در مورد سند روایت من یادم هست یک روایتی بود حاج آقا در بحث خمس مطرح هست در کتاب ها به عنوان مکاتبه ابی بصیر امثال اینها مطرح است. خب من یک موقعی جزوه حاج آقا را خواستم یک قسمتیش بود بازنویسی کنم به اصل روایت مراجعه کردم. اصل روایت یک ضمیری است در سرائر اصلا به ابی بصیر هم بر نمی گردد به کسی دیگر بر می گردد و در بحث اصول این روایت را مفصل دنبال کرده ام که به چه شکل بوده است و به چه شکل وارد شده است دیدم که بزرگانی مثل آقای بروجردی که اهل تتبع هستند اصلا اهل مسامحه نیستند یا خود حاج آقا، چون به وسائل اعتماد کرده بودند این روایت را به یک گونه خاصی یک روایت جدید ایجاد شده بود که به این شکل نبوده است. این است که ما تا حد امکان باید سعی کرد که به کتب فقهی اعتماد به عنوان یک وسیله گذر و عبور بکنیم. همچنین جوامع متأخر و بدون مراجعه به مصادر اولیه وارد بحث های جدی نشویم. خیلی وقت ها این بحث ها از واقعیت ما را به دور می کند. بگذریم.

بحث ما سر کلام مرحوم آقا ضیاء بود. مرحوم آقا ضیاء عبارتی که دارند من یک بار دیگر مراجعه کردم به عبارت ایشان، عبارتی که در تقریرات بحث مرحوم آقای نجم آبادی هست درست نتوانستم صدر و ذیل کلام ایشان را به هم دیگر جفت و جور کنم. درست نمی فهمم ایشان چه می خواهند بگویند. یک تقریری که بدوا از کلام ایشان به ذهنم رسیده است عرض می کنم شاید کلام ایشان چیز دیگر باشد. حالا آن جوری که من ابتدائا از کلام ایشان فهمیدم عرض می کنم حالا آن را بررسی می کنیم. حالا باز هم دقت کنیم ببینیم ایشان چه می خواهد بگوید چون یک تشویشی من احساس می کنم در کلمات ایشان و به بعضی از نکات تشویشی ایشان عرض می کنم که چیست. آن چیزی که من از کلام ایشان می فهمم ایشان این جوری بیان می کنند می فرمایند که ما ترک المیت فهو لوارثه، بدوا ممکن است ما بگوییم که ظهور دارد در یک حکم فعلی. می خواهد بگوید که هر چیزی که میت به جا بگذارد و ما ترک میت همه به وارث می رسد. ولی قرینه ای وجود دارد که این روایت را اگر هم ذاتا مراد حکم فعلی باشد باید حمل کنیم به حکم اقتضائی. یعنی ما ترک میتی که در آن حق غیر وجود نداشته باشد من دینٍ أو وصیهٍ را می خواهد بگوید که برای ورثه است و وقتی که این قرینه به وجود آمد دیگر این روایت از صلاحیت استناد در جاهایی که یک حقی نسبت به مال تعلق گرفته است به وسیله وصیت یا به وسیله دین خارج می شود. اما آن قرینه ای که اقتضا می کند که ما این را حمل کنیم به حکم اقتضائی چیست؟ آن این است که قطعا در مواردی که وصیت به نتیجه صورت گیرد وارث مالک نیست. چون عرض کردم وصیت گاهی اوقات به سبب هست گاهی اوقات به نتیجه هست. وصیت به نتیجه ای که با آن شرایط خودش که مثلا قبول اگر در وصیت معتبر باشد یا عدم ردع اگر معتبر باشد و امثال اینها با آن شرایطی که در جای خودش در مورد وصیت گفته شده است اگر آن شرایط تحقق پیدا کرده باشد با مرگ موصی، آن نتیجه تحقق پیدا می کند. مثلا نتیجه ممکن است مالکیت یک شخص باشد. آن مالکیت تحقق پیدا می کند. آزاد شدن یک بنده باشد. آن بنده آزاد می شود ابراء ذمه یک شخصی باشد آن ذمه اش ابراء می شود در نتیجه با تحقق پیدا کردن آن نتیجه دیگر ورثه کاره ای نیستند. ورثه وقتی کاره ای نیستند وقتی که چنین شد این نسبت به وصیت به نتیجه وقتی این روایت حکمش حکم اقتضایی شد نه حکم فعلی شد، نسبت به سایر امور ه باید به همین جور باشد. نمی شود که این روایت نسبت به وصیت به نتیجه حکمش حکم اقتضائی باشد نسبت به وصیت به سبب یا نسبت به دین حکمش حکم اقتضائی نباشد. این ماحصل تقریبی که من از کلام ایشان درک می کنم. ولی یک کلمات تخصیص این وسط ایشان بعضی جاها به کار برده است بعضی جاها من بعد وصیه یوصی بها أو دین را مطرح کرده است که مفاد من بعد وصیه، اینها این تقریباتی که من عرض کردم هیچ دیگر ربطی به من بعد وصیه یوصی بها أو دین و امثال اینها ندارد. در خود ما ترک المیت بحث را بررسی می کند ولی در تقریبات ایشان چیزهای دیگری پایش وسط کشیده شده است که من نمی دانم می خواهد چه کار کند. یعنی من نتوانستم کلام ایشان را درست بفهمم این است که احتمال می دهم که یک تقریب دیگری است غیر از این تقریبی که الآن عرض کردم. بعدا فکر می کنیم اگر یک تقریب دیگری از کلام ایشان به ذهنمان رسید ممکن است در مورد آن صحبت کنیم. ولی حالا همین تقریبی که از کلام ایشان به ذهن رسید ببینیم آیا درست است یا نیست. به نظر می رسد اگر از اصل آن اشکالاتی که ما گفتیم که اصلا ما ترک المیت اطلاق ندارد و در مقام بیان این جهت نیست و حکم های دیگر را دا شته بیان میکرده است و آن اشکالات دیگری که در اصل این مطلب کردیم را رفع ید کنیم. بگوییم ظهور ما ترک المیت ظهور اطلاقی دارد. خب این ظهور اطلاقی از یک طرف دیگر ما یک قرینه خارجی هم داریم که در تمام موارد همه ما ترک میت برای ورثه نیست. نسبت به مواردی که وصیت به نحو شرط نتیجه انجام شده است نیست. آیا نتیجه اش این است که باید این حکم را، حکم اقتضائی معنا کنیم یا نه یک گونه دیگری باید مشی کنیم. آقایان یک بیانی دارند بعضی از اقایان این جور می گویند که اگر یک دلیلی داشته باشیم مثلا یک اکرم العلما داشته باشیم که این اکرم العلما زید را هم شامل می شود ولی ما می دانیم که زید وجوب اکرام ندارد. دو جور تصرف می شود کرد. ما می توانیم اکرم العلما را، اکرمش را حمل به استحباب کنیم تا آن عدم وجوب اکرامی که در حق زید هست را توجیه کنیم. یعنی تصرف در هیئت اکرم کنیم. یک جور دیگر این است که تصرف در ماده کنیم. یعنی اکرم العلما این علما ماده است نسبت به، یعنی اکرام العلما از ماده اکرم استفاده می شود وجوب از هیئت استفاده می شود. می شود تصرف کرد در هیئت به حمله علی الاستحباب می شود تصرف کرد در ماده به تقیید اطلاقه. بعضی از اقایان می گویند که تصرف در ماده اولی است از تصرف در هیئت. و به خاطر همین می گویند که تخصیص یا تقیید اولی است از حمل مطلق یا حمل عام به معنایی که با آن معنا مشکل ما حل بشود. اگر این مبنا را کسی مشی کند که خب خیلی ها این جوری مبنا مشی می کنند که اصلا این تقریبی که برای کلام مرحوم اقا ضیاء ذکر کردیم اصلا نباید آن جوری مشی کرد. باید بگویید که ما ترک المیت فهو لوارثه حکم فعلی را بیان می کند ولی تخصیص بزنیم می گوییم ما ترک المیت فهو لوارثه الا فی الوصیه به نحو شرط نتیجه. تخصیص بزنیم. تخصیص که زدیم در موارد دیگری که شک داریم که آیا در وصیتی که به نحو شرط نتیجه نیست یا در عین آیا ورثه مالک هستند یا خیر اطلاق این دلیل می گوید که مالک هستند. اگر طبق این مبنا باید به اطلاق این روایت تمسک کرد. ولی به نظر می رسد که اینها قانون کلی نیست اینها بحث اظهر و ظاهر و امثال اینها است. و اینجور نیست که همه جا خاص را باید بر عام مقدم کرد و تخصیص زد گاهی اوقات ممکن است ما در عام تصرف کنیم به این شکلی که گفت گاهی اوقات یک جور دیگر حتی تصرف کنیم آن این است که در جایی که عموم با مقدمات حکمت بخواهد اثبات شود مقدمات حکمت چیزش این است که متکلم در مقام بیان باشد. در مقام بیان بودن گاهی اوقات قطعی است و گاهی اوقات ظاهر حال متکلم این است که در مقام بیان است. گاهی اوقات ما به قرینه خاص کشف می کنیم که متکلم در مقام بیان نبوده است. یعنی همان نکته ای که ما در مورد این روایات بدوا ادعا می کنیم ممکن است جمعا بین الادله کسی ادعا کند. بگوید ولو ما ترک المیت فهو لوارثه ظاهر بدوی حال متکلم این است که در مقام بیان خصوصیات است ولی با توجه به اینکه وصیت به نتیجه که یک وصیت مهمی است یک شیء مهمی است آن را در اینجا بیان نکرده است این کشف می شود که متکلم در مقام بیان خصوصیات نبوده است این هم یک جور جمع است ولو ظهور بدوی حال متکلم در مقام بیان بودن است جمع عرفی به این باشد که ظهور حال متکلم در مقام بیان بودن را از آن رفع ید کنیم بگوییم نه، متکلم در مقام بیان نبوده است بنابراین دیگر اطلاق شکل نمی گیرد. من حتی در مورد عمومات هم همین مطلب را می خواهم عرض کنم. این را یک موقعی در اصول هم ما به آن متعرض می شدیم که دلالت عام بر شمول حکم نسبت به جمیع افراد نیازمند این است که متکلم در مقام بیان باشد. بحث مقدمات حکمت را نمی خواهم بگویم ها یک بیان در مورد عام هست که مرحوم نائینی قائل هست و اینها که در مورد عام مقدمات حکمت در مدخول عموم باید اجرا کرد و امثال اینها نه، من آن بحث ها را به آن بحث ها نمی خواهم عرض کنم. آن بحث من این است که قوانین کلی که صادر می شود اینکه این قانون کلی به خودی خود دلیل باشد بر اینکه حکم همه افراد طبق این قانون عمومی است در صورتی هست که متکلم در مقام بیان تبصره ها و استثنا ها در همان مجلس خطاب بشد. اگر نه، متکلم در مقام فرض کنید الآن قوانین عرفی را عرض کنم مجلس شورای اسلامی یک قانون تصویب می کند همه مردم باید مالیات بپردازند. در مقام بیان است. تبصره هایش را هنوز تصویب نکرده است. بعدا قرار است که تبصره ها تصویب شود آیا خود این کلام که همه مردم باید مالیات بپردازند ظهور دارد در اینکه هیچ کسی در آن استثنا نیست در حالی که هنوز در مقام بیان تبصره ها نبوده است. نه در صورتی یک ادوات عموم دال بر این است که حکم ثبوتی شامل همه افراد هست که در همین کلام در مقام بیان تبصره ها باشد. اما اگر نه، در اینجا در مقام بیان نباشد قرار است تبصره ها را بعدا ذکر کند. برای اثبات عموم، عموم متوقف بر این است که، یعنی شمول حکم به عام به دو تا جزء وابسته است. یکی اینکه عمومی امده است و مخصصی ولو منفصلا نیامده است. در جایی که در مقام بیان نباشد مخصص نیامدن دخالت دارد در اصل طریقیت عام نسبت به عموم.

سوال:...

پاسخ: ما مراد استعمالی خیلی مهم نیست بحث مراد جدی است. .بحث این است که کاشفیت دلیل نسبت به اینکه مراد جدی متکلم شمول حکم نسبت به جمیع افراد هست این متوقف است بر اینکه متکلم در مقام بیان عموم در نفس کلام باشد. اگر در مقام بیان عموم نباشد قرار است تبصره ها را بعدا ذکر کند قرار است استثنا ها را بعدا ذکر کند از اول ظهور اطلاقی نسبت به مراد جدی شکل نمی گیرد. و ظهور اطلاقی فرع این است که قرینه ای ولو منفصلا وارد نشده باشد. بنابراین در اینجا ها اگر قرینه منفصل ما مجمل باشد، اجمال آن سرایت می کند به این معنا که اصلا آن نفس عموم ظهور نداشته است. ظهور عموم به شرط یعنی عام باشد و مخصصی نداشته باشد ولی اینجا فرض این است که ما نمی دانیم که مخصص دارد یا خیر به دلیل اینکه آن مخصص مجمل است. حالا این بحث ها بماند در جاهایی که ظهور بدوی عام در این هست که متکلم در مقام بیان حکم با نفس عموم هست احیانا ممکن است ما از مخصص بفهمیم که این ظهور بدوی که بود را از آن رفع ید کنیم. یعنی در مقام بیان بودن متکلم در هنگام بیان عموم گاهی اوقات قطعی است و گاهی اوقات خود آن به ظهور حال متکلم بر می گردد. اگر به ظهور حال متکلم برگردد یک جور تصرف این است که ما به قرینه مخصص در ظهور حال متکلم در اینکه متکلم در مقام بیان است از آن رفع ید کنیم اگر چنین شد باز به اینجا باز می گردد که دیگر ظهور شمول عام شکل نمی گیرد و اجمال مخصص سرایت می کند به عام و امثال اینها. اینها همه تابع اظهر و ظاهر بودن است. اینکه کدام یک از اینها

سوال: یعنی این جور نیست که یک عام باشد که تخصیص خورده باشد ما اصلا به قرینه این می فهمیم که اصلا آن شمولیت نداشته است

پاسخ: آن از اول ظهور نداشته است در مقام بیان این جهت نبوده است فرض کنید که مجلس شورای اسلامی مثلا یک قانونی تصویب کرد ما اول خیال می کردیم که آن قانون در همان مجلس تبصره هایش را اثبات کرده است ولی جلسه بعد نماینده ها می آیند می گویند که تبصره یک و تبصره دو و تبصریه سه ما با آن تبصره ها می فهمیم که وقتی داشتند می گفتند همه افراد باید مالیات بدهند در مقام بیان تبصره ها نبوده است اصل قانون کلی را تصویب کرده بودند تبصره ها را قرار بوده است که بعدا تصویب کنند. ما خیال می کردیم که ظهور دارد یک جور از تصرفات این است که ظهور عموم در عمومیت را از آن رفع ید کنیم. خلاصه کلام این است که بنا بر این مبنا که تخصیص و تقیید یکی از راه های تصرف هست و متعین نیست و ملاک اصلی همان اظهر و ظاهر بودن است و اینکه کدام یک از این تصرفات اظهر است از نظر عرف و امثال اینها اگر ما ملاک را این بحث ها مطرح کنیم اصلا ما ترک المیت فهو لوارثه، ظهورش در آن منعقد نمی شود کلام مرحوم اقا ضیاء اثبات می شود نه از باب اینکه ظهور پیدا می کند در حکم خاص اجمال پیدا می کند به دلیل اینکه یعنی اجمال حکمی ما چون راه حل های مختلفی وجود دارد طبق بعضی از این راه حل ها اصلا ظهور عام منعقد نمی شود طبق بعضی از راه حل ها ظهور عام منعقد می شود و تخصیص می خورد ما در اصل اینکه عام ظهور داشته باشد شک می کنیم. اجمال پیدا می کند اگر فرض کنیم که هیچ یک از قرائن معین یکی از این جهات تصرف نباشد مگر اینکه شما بگویید که در خصوص این مورد حمل به حکم اقتضائی روشن ترین تصرف هست. خب حالا اگر کسی ادعا کند که اظهر التصرفات حمل به حکم اقتضائی هست یا از آن طرف کسی برعکس ادعا کند بگوید در این جور موارد تخیصص اظهر است. من به نظرم اینکه این جور موارد تخصیص را بخواهیم اظهر بدانیم خیلی بعید است. یعنی اینکه متکلم در مقام بیان همه چیز ها باشد ولی وصیت به نحوه نتیجه که یکی از شایع ترین موارد است و مورد دینی که خب خیلی از افراد دین دارند حکم دین را نخواهد بیان کند حکم انواع وصیت را نخواهد بیان کند خیلی مستبعد است. اگر بخواهیم این جور موارد ظهورش این است که یا حکم اقتضائی را بخواهد بیان کند یا اصلا در حکم فعلی هم باشد در مقام بیان شرایط و حد و حدودات آن نیست.

سوال: اظهر که میفرمایید یعنی اظهر ای که آدم را مطمئن می کند

پاسخ: آنها را خیلی نمی خواهم روی این جهت اصرار کنم که چیز هست ولی حالا اگر کسی در این جور موارد به اصطلاح در ظواهری که در ظاهر اطمینان را معتبر بداند باید به حد اطمینان برسد. ولی اگر نه، گفتیم در این جور نسبت سنجی ها اظهر و ظاهر لازم نیست به حد یقین برسد ولو به حد یقین هم برسد کفایت می کند داخل در آن بحث ها هست. حالا عرض کردم همه این بحث ها، بحث های فرضی بود همه اینها بر اساس این بود که ما ترک المیت فهو لوارثه ای داشته باشیم و اطلاق داشته باشد و امثال اینها ما که از اصل این مطلب را ان کار کردیم این است که این بحث ها جا ندارد. مرحوم اقا ضیاء یک ان قلت و قلتی اینجا در همین تقریراتشان هست این ان قلت و قلت را هم ملاحظه فرمایید می فرمایند که اینجا در مورد آیه من بعد وصیه یوصی بها آیا از آن می شود حکم مسئله را استفاده کرد در مقام تسهیم هست تسهیم نیست آن را ملاحظه فرمایید یک ان قلت و قلت هست آن را هم صحبت کنیم بد نیست. بحث تقریبا تمام شده است. اجمالا عرض کنم بحث آقا ضیاء را که تمام می شود نکته خاصی در مورد وصیت به نظرمان نرسیده است. وصیت مثل دین است چیز جدیدی در مورد وصیت اینکه چیز جدیدی غیر از آیه قرآن به ما نرسیده است. چه وصیت عهدیه باشد چه وصیت تملیکیه باشد یا به تعبیر دقیق تر مرحوم آقا ضیاء، چه وصیت به نحو شرط نتیجه باشد چه به نحو شرط فعل باشد آن مقدار موصی له ملک ورثه نیست. مقدار موصی له در وصیت های تملیکیه یا وصیت هایی که به نحو شرط نتیجه است آن نتیجه واقع می شود به نحو تملیکیه ملک موصی له می شود و در جاهایی که به نحو وصیت به نحو فعل باشد جاهایی که به نحو وصیت به نحو فعل باشد ملک هیچ کس نیست. فقط افرادی حق دارند نسبت به اینکه از وصی بخواهند که به وصیت عمل کند نتیجه گیری کلی است کلام مرحوم ضیاء را فردا ملاحظه فرمایید در مورد آن صحبت کنیم بحث تمام است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد